

حیات انسانی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ تَحْشَرُونَ (انفال: ۲۴)

خطاب به مؤمنین است که دعوت خدا و پیامبرشان را اجابت کنند. مؤمنین کسانی هستند که ایمان دارند، اما این دعوت، دعوت به مرتبه‌ای بالاتر است؛ مرتبه‌ای که از طریق حرکت انسان به سوی فضایل برای او حاصل می‌شود. اما آن دعوت و آن فضیلت، فضیلتی که باعث حیات انسان می‌شود.

حیات انسان یعنی بازگشت به خودش و زنده کردن خویش. مسئله این است که ما خودمان را زنده کنیم. این، حیات واقعی است. حیاتی که اکنون داریم، حیاتی ظاهری است. با اینکه ایمان به خدا و رسول داریم و حرکت ما در ظاهر بر اساس دیانت است، اما در واقع انسانیت ما در این‌ها غایب، مرده، مفقود و بی‌وجود است؛ چرا که تمام زندگی روزمره ما گرفتار این دور قمری و گردش ظاهری بایدها و نبایدهای بیرونی، تقلیدهای اجتماعی و همه چیزهایی است که «ما» در آن‌ها وجود نداریم.

بازگشت انسان به خودش و زنده کردن خویش، یعنی زندگی‌ای که حقیقت انسانی ما در آن وجود دارد. یعنی من برای خودم، برای حقیقت خودم و برای هر چیزی که این حقیقت را احیا می‌کند، برای انسانیت خودم عمل کنم. وقتی این را انجام دهم، به حیات واقعی است.

خداوند و رسولش نیامده‌اند فقط برای اینکه ما به صورت ظاهری به آن‌ها ایمان بیاوریم و مناسک را انجام دهیم؛ برویم کارهای ظاهری، تجمعات دینی، مناسک دینی و هر چیزی را که ظاهرش با دین همراه است انجام دهیم. اینکه زندگی ما در ظاهر با دین همراه باشد، به تنهایی کافی نیست. این‌ها فقط ابزاری هستند برای اینکه انسان بتواند آن دعوت حقیقی دیانت را اجابت کند. اجابت آن دعوت نیز به این است که انسان خودش را زنده کند، و زنده کردن خویش به این است که در زندگی خود، با حقیقت خویش ظاهر شود.

سپس ادامه آیه این است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ». یعنی خداوند میان انسان و قلب او حائل است. قلب انسان مرکز همه حقایق وجود اوست؛ مرکز همه احساس‌ها، همه ادراک‌های واقعی، همه معارف، همه باورها و تمام وجود او. معنای آیه این است که خداوند از خود انسان به او نزدیک‌تر است؛ میان او و حقیقت وجودش حضور دارد.

معنای این سخن آن است که این دعوت، دعوت به یک خدای بیرونی نیست؛ دعوت به این نیست که شما به مرتبه‌ای یا مکانی دیگر بروید. دعوت خداوند، مسیر او و مقصد او، همگی بر یک حقیقت منطبق‌اند. آن حقیقت، حقیقت وجودی خود من است که با همه این‌ها وحدت دارد.

من وقتی به خودم بازگردم، لحظه‌ای با خودم باشم و از تأثیرات بیرونی‌هایی پیدا کنم، ارتباطم با حقیقت الهی نیز برقرار می‌شود؛ و این حقیقت الهی چیزی جدا از این نیست.

سلوک و حرکت روحی، حرکتی نیست که انسان بخواهد از اینجا به نقطه‌ای دیگر برود. در حقیقت، حرکت به سوی هیچ جای دیگری نیست؛ بلکه بی‌حرکتی واقعی است، و حرکت واقعی همان بی‌حرکتی است؛ زیرا بازگشت به خویشتن و بازگشت به حقیقت خویش است.

با این حال، این بازگشت، حرکت واقعی نیز هست؛ زیرا اثر واقعی انسان، خدمت واقعی انسان، زندگی اجتماعی واقعی انسان و خیرات او زمانی پدید می‌آید که خودش باشد. وقتی این «خود» وجود داشته باشد و زنده باشد، آثار و همه نتایج آن در بالاترین سطح خود قرار می‌گیرد.

اینکه ما اثر چندانی نداریم، اینکه مؤمنان ضعیف‌اند، اینکه اقتدار ندارند و اینکه زندگی‌شان با این همه مشکل روبه‌روست، از آن روست که این «خود» در آن‌ها زنده و حاضر نیست.

به این دلیل که این ایمان، ایمانی ظاهری است. آنچه اهمیت دارد، دعوت حقیقی‌ای است که انسان را به سوی خویشتن می‌برد. هنگامی که این خود واقعی در زندگی انسان ظاهر شود، آثار اجتماعی او نیز در بالاترین سطح خود قرار می‌گیرد.

بزرگ‌ترین مانع بر سر راه این احیای انسانی، تشنه‌ها و تکره‌هایی هستند که انسان را متشت می‌کنند. نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به این حقیقت زندگی و احیای خویشتن، تمرکز است. وقتی انسان تمرکز داشته باشد، حتی در امور باطل، در امور ضعیف، در خوردن و آشامیدن، در شهوات و در هر امر دیگری، اگر تمرکز واقعی داشته باشد، همین تمرکز سبب می‌شود که آن عمل، حتی اگر عملی باطل باشد، مانند پلی انسان را به سوی خویشتن و احیای خود هدایت کند.

همه مناسب، همه دستورها، همه سلوک‌ها و همه فضایل اخلاقی برای همین هدف هستند و چیزی جز این نیستند. نزدیک‌ترین راه در مهندسی انسانی نیز راهی است که انسان را به سوی همین خویشتن می‌برد؛ همان خویشتنی که احیا شده است، همان خویشتنی که آیه «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» به آن اشاره دارد.

و در نهایت، «وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ». این حشر، این حرکت پس از این جهان، بلکه هر حرکت در همین جهان، هر نوع حشری که رخ می‌دهد، هر حرکت تکوینی که انسان دارد، حرکت کائنات و هر چیز دیگر، همگی بازگشتشان به همین خدایی است که میان انسان و قلب او حائل است.

نه خدایی در بیرون است، نه مقصدی در بیرون، و نه چیزی غیر از این در کار است. همه مسیر به سوی همین حقیقت است. خوشا به سعادت کسی که با دست خود، با اختیار خود و با انتخاب خود، پیش از آنکه ناگزیر به این مسیر کشانده شود، به سوی این هدف گام بردارد.